« آندره ژید »

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

# یادداشتهائی دربارهٔ «شوپن»
# از «آندره ژید»

« یادداشتهائی دربارهٔ شوپن » ( Notes sur Chopin ) نام کتاب کوچکیست از آثار ژید ( A . Gide ) نویسنده و ادیب بزرگ فرانسوی ، شامل نکته ها و اندیشه هائی دربارهٔ آثار شوپن و همچنین منتخباتی ازیادداشتهای روزانهٔ ژید راجع بمباحث‌ومشاهیردیگرموسیقی. ترجمهٔ قسمت اصلی این‌کتاب ، یعنی یادداشتهای مربوط به‌شوپن، دراین مقاله ومقالهٔ دیگری در شمارهٔ آینده بنظر خوانندگان علاقمند خواهد رسید.همچنانکه می‌دانیم ژید خودموسیقی‌دا_ ونوازنده بود ودرمسائل

مربوط بموسیقی نیز مسردی صاحب نظر بشمار می رفت . وی در طی ا ن یادداشتها کوشیده است جنبه‌های مختلف شخصیت وهنسر شوپن‌را، آنچنانکه خود احساس می‌کرده،بنمایاند . ژید معتقد بودکه نوازندگان مشهور و «متخصص» آثار شوپن ، چـیزی از هنر او درك نمی‌کنند و آثار اورا بکلی «مسخ» می‌نمایند تاجائی‌که شوپن موسیقی‌دانی براستی ناشناس مانده است‌که باید «کشف» نمود . درسرتاسر این «یادداشتها» از «ویرتوئوز»هائی‌که آثار شوپن‌را وسیلهٔ هنرنمائی و «آکروباسی» ساخته‌اند ، باتمسخر وکنایهٔ نیشدار ــ وگاه باتنفر ــ سخن رفته‌است . « یادداشتهائی دربارهٔ شوپن » درمیان نوشته هائی‌که به «شوپن » اختصاص یافته ، شهرت واعتبار خاصی دارد وحتی‌گاهی از جانب اهل فن نیز مورد استناد قرار می گیرد . عقاید و طرز فکر ژید در مـورد آثار شوپن ، جنبه‌ای کاملا شخصی وبسیار بکر دارد ودربرخی موارد ( منجمله‌درمورد «تفسیر» برخی ازآثارشوپن ) باحقایق تاریخی‌ومدارك محرز فنی تطبیق نمی‌کند . بااینحال مطالعهٔ این «یادداشتها» برای درك واحساس هنرشوپن راهی می‌گشایدکه غالباً ازنظر «مفسران»آثارشوپن مخفی مانده است ...

## اهداء

من این اوراق را بیاد خاطرهٔ پدر مقدس ، رئیس دیر مونت کاسینو Monte Cassino ، کسیکه چندین سال پیش‌ازجنگ ، درآن صومعه مشهور،مرا بحضور خود پذیرفت ، اهدا می کنم .

« دم‌آدلبرتو گرس‌نیخ Dom Adelberto Gresnitch » که اورادر رم دیده بودم، بامهربانی بسیار ازمن دعوت‌کرده بود تاچندروزی‌را درمونت‌کاسینو در گوشه عزلت باستراحت پردازم . ما چند دوست مشترك داشتیم‌که ازجمله آنان « موریس‌دنی Maurice Denis »[1] را باید برشمردکه بتازگی کار « پرتره» او را بانجام رسانده بود . « دم‌آدلبرتو گرس‌نیخ » ازنژاد هلندی بود وچند زبان‌را بخوبی تکلم میکرد ، تربیت درخشانی داشت و یك مرد بتمام معنی مطلع و فهیمی بشمار بود . سخن گفتنش انسان را شیفته میساخت . من بی تأمل درخواست او را پذیرفتم . رسم‌مریدان « سن‌بنوا Saint Benoit »[2] مهمانداری ومهمان‌نوازیست

---

۱ ــ نقاش فرانسوی‌که بخصوص در اجرای پرده‌های نقاشی مذهبی استادی گرانمایه بود .

۲ ــ مریدان «سن‌بنوا» ــ یا «بندیکتن»ها ، جمعیت وفرقه مذهبی مسیحی است‌که درقرن ششم میلادی‌درصومعهٔ «مون‌کاسن» درایتالیا تأسیس‌شده‌است . اعضای این فرقه درطی‌قرون وسطی فعالیت‌های علمی‌وادبی پرثمری انجام داده‌اند وعلمای بیشماری ازجملهٔ‌اعضای این‌فرقه بوده‌اند .

ودرصومعه خودچندین تالار واطاق بخصوص را برای سیاحان ومراجعین موقتی تخصیص داده‌اند . اما «دم‌آدلبرتو گرس نیخ» بانظر صائب خود متوجه این نکته شده بود که اگر من کاملا درزندگانی رهبانی شریك باشم ، بیشتر مورد پسندم خواهد بود و از این جهت ترتیبی داد تااطاق کوچکی را دراختیار من گذاشتند وقرار براین نهاده‌شد که درموقع صرف غذا، نه باسیاحان ، بلکه باسایر رهبانان درتالار بزرگ ناهارخوری ، طبق سنن ورسوم آنجا حضور یابم . درنظر داشتم که فقط سه روز را در درمونت کاسینو بسربرم ، ولی این روزها آنچنان آموزنده، ومنظره تالار بزرگ صومعه و جامعه « بندیکتن‌ها ـ Bendictines » آنقدر زیبا و مسحورکننده بود که یکهفته فراموش نشدنی را درآنجا بسرآوردم .

میبایستی بمحض ورود به‌دیر برای اجرای مراسم تقدیم احترامات وتشکرات بحضور پدر مقدس بروم ، ولی او مریض بود وبرایم پیامی ارسال داشت که نمی‌تواند مرا درآنحال بپذیرد ، دیدار او همچنان دست نداد تااینکه صبح‌روز عزیمتم بمن اجازه داده شد تابحضورش برسم ومراتب سپاسگزاری خودرا بیان دارم . از نظر من تشریفات فوق وظیفه دردناکی بود که بعهده میگرفتم وسخت مرا بیمناك کرده بود . هنگامیکه به‌راهنمائی « دم‌آدلبرتو » وارد تالار بزرگی که پدر مقدس درآن بانتظارم بود ، شدم و « دم‌آدلبرتو » مرا ترك گفت ازترس آرام نداشتم .

پدر مقدس سخت پیر بود وازنژاد ژرمن . ایتالیائی وفرانسه را بنحو قابل تحسینی تکلم میکرد . اما من در زمینه کدام موضوع میبایست با او صحبت کنم ؟ در صندلی راحتی بزرگی قرار یافته بود و بعلت ضعف و نقاهت قادر ببرخاستن نبود . اجازه دادکه من نیز درجوار او روی یك صندلی بنشینم وخود لطف ومهربانی را تابآنجا رسانیدکه بزودی راحتی وآرامشی درخویشتن احساس کردم، وهمینکه تعارفات ومراسم ابتدائی آشنائی خاتمه یافت دربارهٔ موسیقی بصحبت پرداختیم :

گفت : « میدانم که موسیقی را می‌پرستید ، ودراین چند روزه آخر باتفاق «دم‌آدلبرتو» وچندتن دیگر ازیارانم کنسرهائی را اجراکرده‌اید . ازاینکه نتوانستم درجمع شما باشم ، بسیار متأسفم ، چون من نیز بی نهایت به‌موسیقی علاقمندم . بمن گفته‌اندکه شما توانستید پیانوی نیمه کهنه مارا تعمیرکرده وآنرا مجدداً قابل‌استفاده سازید. منهم پیانو مینواختم، ولی مدتی مدیداست که آنرا بکناری نهاده‌ام ومجبورم خودم‌را فقط به‌مطالعه وخواندن موسیقی ، بدون نواختن واجرای آن ، اقناع‌سازم. آیا ازاین واقفیدکه خواندن موسیقی واستماع آن ، در خاموشی وخیال، چقدر لذت بخش‌است ؟ بله ، ایامیکه مجبور باستراحت‌هستم ـ که بیشتر اوقاتم نیز چنین‌است ـ کتابهای مذهبی یاسایر کتب‌را سفارش نمی‌دهم . بلکه آنچه‌را که فراهم میکنم‌مطالب مربوط بموسیقی است . »

برای لمحه‌ای سکوت کرد وباهیجان بمن نگریست وبعد پرسید :

« شما فکرمیکنید چه‌موسیقی‌ای‌را سفارش میدهم؟ نه، موسیقی باخ نیست ...

حتی موتسارت‌هم نیست ... شوپن است . » و بعد اضافه کرد:

« موسیقی شوپن خالصترین آنهاست . »

« خالص‌ترین موسیقی » ، حقیقة که چنین است . این مطلبی است که بسختی جرأت اظهار آنرا مینمایم، وبهمن جهت مایلم ازاقتدار واعتبار چنین مرد مذهبی کهنسال و بزرگی یاری بجویم. کلمات شگفتی است . اما مطلبی است کاملا قابل‌درك بخصوص برای کسانیکه موسیقی شوپن تنها اجراهای برجسته ودرخشانی نیست ( یا حداقل فقط اینطور نیست ) ، که اجراکنندگان کنونی درکنسرها عرضه میدارند .

اما شگفت‌ترین جنبه این گفته دراینست که آنهارا یك‌فرد ژرمن اظهارداشته است ، چه، بزعم من موسیقی شوپن کمتر ازهمه حاوی روح ژرمنی است .

..... گرچه ممکنست من باین موضوع معتقدباشم که درآثار شوپن‌روح واصل لهستانی احساس میشود، اما ضمناً باميل تمام نیز میگویم که دربرش این‌لباس زیبا، روح وسبك فرانسوی بچشم میخورد . خیلی تند به‌پیش رفته‌ام ؟ بسیار خوب ، فرض کنیم که در تنظیم تصنیفات او مطلقا روح فرانسوی موجود نباشد ، ولی‌رابطه وتماس مداوم او باروح فرانسوی، بافرهنگ فرانسوی، اورا بمبالغه درباره‌ارزش واهمیت نژاد اسلاو، که بیش‌ازهرنژاد دیگری مغایر ومخالف نژاد ژرمن می‌باشد ، وادار کرده است .

بهمین‌جهت آهنگسازی‌را که میخواهم باواگنر بسنجم واورا دربرابرش‌قرار دهم، برخلاف عقیده و نظر نی‌چه، که خالی ازغرض هم نبوده است ، بیزه نیست‌بلکه شوپن‌است [۱۰]. واگر این‌اعتراض پیش‌آید که باوجود کارهای فراوان وبزرگ‌واگنر بین‌آنها عدم‌تناسب مضحکی موجود است ، وهمینطور نیز درقیاس آثارشان، ساخته‌های شوپن در مقابل تصنیفات عظیم و «حجیم» واگنر بسیار ناچیز بنظر میآید و ناهماهنگی ازاین حیث وجود دارد ؛ درجواب خواهم گفت که بهمین علت است که‌من میخواهم‌این‌دو موسیقیدان‌را بایکدیگر مقایسه کنم، و باستنادهمین‌عظمت‌و بزرگی کارهای واگنر بگویم که آثار او بیشتر باروح ژرمن توافق دارد . ومن نه‌تنها این‌عظمت را درطویل بودن غیرانسانی هریك ازکارهای او احساس میکنم ، بلکه از هرجهت تحت تأثیر افراط و بی‌اعتدالی او درجمیع مواضع موسیقی، چون کثرت وتعددسازها، نیرومندی بی‌حد صداها وگیرائی وحسن تأثیرآنها، می‌باشم. قبل‌ازوی موسیقی جلوه وتظاهر احساسات شده بود و تأثرات گوناگون را تابه‌آن حد که قادربود به‌بزرگی وشدت ظاهر میساخت . ازجانب دیگر، شوپن نخستین کسی بود که از بسط و توسعه

---

۱۰ – فریدریش نی‌چه F . Nietzsche فیلسوف بزرگ آلمانی یکی از طرفداران ودوست صمیمی واگنر بود واورا خدای موسیقی میدانست وحتی یکی‌از کتابهای خود بنام « تولد تراژدی ازروح موسیقی » را بخاطر او نگاشت . اما پس ازچندی بکلی ازواگنر روی برتافت ووقتی ایرای کارمن اثر ژرژ بیزه‌را شنید در مدح آن نوشت : « این موسیقی بنظر من بسرحد کمال است . » (م)

خطابه‌ای جلوگیری کـرد و بنظر میرسد که تمـام عـلاقه او منحصر باین شده بود که دامنه این بسط وتوسعه‌را محدود نماید ومدلول حالاتی‌راکه‌واجب وضروری مینمود نقصان دهد . فی‌المثل برخلاف واگنر که هرنوتی‌را باتوجه باحساس خاص ، وحتی باید بگویم ، باتوجه به«مسئولیتی» می‌نوشت ، او ، بدون تردید، بزرگترین موسیقی‌دانانست ولی کاملترین آنها نیست .

بادرنظرگرفتن این نتیجه که‌آثار شوپن درنوع خود ، ازنظرکثرت، بزحمت بیشتر ازآثارشعری بودلر Baudelaire است، میتوان‌تصنیفات اورا ازلحاظ‌قدرت تمرکزو«غلظت» وعظمت‌معنی، بابهترین‌قطعات‌سازنده Les Fleurs du Mal [1] قیاس‌کرد ، وهمچنین میتوان هردو این‌آثاررا ازلحاظ نفوذ وتأثیر فوق‌العاده‌ای، که بعلت فوق دارند ، درمقابل یکدیگر قرار داد .

## یادداشتهائی دربارهٔشوپن

بـال ۱۸۹۲ ، تقریباً چهل‌سال پیش، انتشار « یادداشت‌هائی دربارهٔشوپن» را وعده دادم . درست است که درآنزمان آنچه وعده دادم « یادداشت‌هائی دربارهٔ شومان وشوپن » بود، ولی اینك این موضوع بهمان شدت مرا ناراحت ساخته است که نیچه ازبردن نام‌گوته وشیللر باهم ، معذب شده بود . درآنموقع بنظر من بـا مطالب‌گفتنی راجع به‌شومان نیز وجود داشت ، اما بامرور زمان ازاهمیت آنها در نظر من کاسته شده است .

شومان شاعرست . شوپن هنرمند Artist و بین ایندو فرق بسیار ؛ که من بعدها بتفصیل بآن خواهم پرداخت .

اما تقدیر وسرنوشت شگفت شوپن ــ که تنها نیز مختص اوست ــ این‌بوده است که هرچه خیل نوازندگان سعی کرده‌اند تافهم ودرك کار های اورا برای عـامه مقدورسازند ، بدتر اورامورد«سوءتفاهمات» بیشتری قرارداده‌اند باخ،اسکارلاتی، بتهوون، شومان، لیست یافوره‌را میتوان، کم‌وبیش، بخوبـی وآسانی تعبیرکرد ، و اگر آثار آنان‌را بااندکی اشتباه اجراکنند ، خصوصیات آنها دگرگون نمی‌گردد، ولی شوپن تنهاکسی‌است که اگر درتفسیر وتعبیر آثارش اشتباه وخیانتی روا بدارند بکلی دگرگون می‌گردد .

آیا تاکنون به‌هنرپیشگانی که اشعار بودلررا همچون آثار « کازیمیردلاوینی Casimir Delavigne » [2] بیان میکنند گوش فرا داده‌اید ؟ آثار شوپن را نیز همانطور اجـرا می‌کنند که گوئی ازآن لیست است . نوازندگان اختلاف ایندورا درنمی‌یابند . اگر قرار باشد باین سیاق ، اجرا و شناسانده شود ، بهترآنست کـه

---

۱ ــ گلهای شر ، اثر شارل بودلر (م.)

۲ ــ ازشاعران فرانسوی قرن نوزدهم .

بآهنگهای لیست پرداخت ، چه بدین ترتیب اجراکنندگان «ویرتوئوز» ازاوچیزی دستگیرشان خواهدگردید ودر این میان مردم ، لااقل، بدرك وتفهیم لیست میتوانند نائل شد . دسترسی به‌شوپن بهمین آسانی امکان ندارد .

معروفست موقعیکه شوپن به‌نواختن پیانو می پرداخت ، همیشه چنان مینمود که فی‌البداهه میسازد ومینوازد ، وبنظر میرسیدکه دائماً درپی ایجاد ،کشف وبیان تدریجی افکار خود میباشد . همین جای تعجب و سرور است که این « تأمل مسحور کننده» موقعیکه آثار اورا اجرا میکنند، ازحالت « ترکیب‌مداوم » خود خارج‌می‌شود وبصورت یك‌اثر کامل، بامنظور ومقصود رفیعی جلوه‌میکند . من درزمینه وجه تسمیه تصنیفات ظریف وی ، آن مفهومی‌راکه خود او بآنها میداد مشاهده‌نمی کنم‌و درباره «امپرونتو»های (Impromptus) او فکر نمی کنم که شوپن بمعنی‌واقعی، آنها را فی‌البداهه میساخته است . بلکه آنچه لازم مینماید اینست‌که باید آنها را بنحوی‌اجراء کرد که گوئی فی‌البداهه تصنیف‌میشوند ، یعنی بآهستگی وبایکنوع‌تردید وتأملی که در خورآنست ، و در هر حال نباید حالت اطمینان تحمل ناپذیری را که «ویرتوئوز» ها ازخود نشان می دهند ، در بر داشته باشد . نحوه اجرا می بایست همانند جریان‌کشف واکتشافی بنماید واجراکننده باید این‌نکته‌را در نظر گیردتاینحو بارزی نشان ندهدکه خود قبلا میداند چیست که باید بگوید یا اینکه کلیه آن قطعه یکجا و پیشاپیش تصنیف شده است ؛ فی المثل جمله موسیقی‌ای که تدریجاً در زیر انگشتان او شکل بیابد ،گوئی که ازخوداوست ، بطوریکه حتی خودش‌رانیز بشگفتی میاندازد ومارا هم دراین شعف‌شریك میسازد . حتی دراتود پرهیجان وتندودلامینور که قطعهٔ درخشانیست ( قسمت دوم ازمجلددوم) ؛ این مطلب صادق است . ازمن که یك مستمع هستم انتظار بروز و «غلیان» چه احساساتی را دارید ، در حالیکه شما خود ،که اجراکننده هستید، هیچ احساسی ندارید ، وکاری هم نمی کنیدکه تصورکنم تادارای احساسی هستید . زمانی که شما ــ یك پیانیست ــ بغتة بـه نواختن لا بمل ماژور وسپس بلافاصله به‌نواختن می‌ماژور می‌پردازید ، ( واین بمثابه اینست کـه اشعه آفتاب بناگهان درمیان سیل ورگبار بتابد ! ) آیا جزگواهی براینست‌که قطعه راپیشاپیش ازبر دارید ودراین‌زمینه ، درشما، همه‌چیز قبلاآماده‌گشته است ؟ هریك از مدولاسیون Modulation ( تغییرمقام ) های‌آثار شوپن ــ که هیچگاه پیش‌بینی شده نیستند ــ بایستی آن تازگی وآن احساسی‌راکه تقریباً شور و هیجانی نو دربر دارد ، وآن اعجاب نهانی‌که روحی ماجراجو در مواجه با راهی‌که از قبل مسیرش تعیین نگشته است درخود می‌یابد، راهیکه مناظر و چشم‌اندازهایش تدریجاً هویـدا می گردد ، محفوظ نگاهدارد .

شاید بهمین دلیل است که تقریباً همیشه ، مایلم موسیقی شوپن با ته صدا ، تقریباً مثل نجوا و بدون هیچ جلای اغراق‌آمیزی ( بجز بعضی ازقطعات تند او ، منجمله اغلب اسکرتوها Scherzo و «پولونز Polonaise هایش ) ، وبدون‌آن تظاهر غیرقابل تحمل اجراءکنندگان، که ازجذبه خاص آنها میکاهد ، اجراکردد . بقول کسانیکه ازشیوهٔ نوازندگی شوپن یادکرده‌اند ، شوپن خود چنین می نواخت . بنظر میرسیدکه شوپن پرصدا و پرطنین نمی‌نواخت ، و بزعم من هرگز پیانوراتسلیم صدای کامل و پرطنین نمی‌کرد وازاین‌رو بیشتر شنوندگان خودرا اقناع نمی ساخت وبدین ترتیب چه بسا که آنها باخود می‌اندیشیدندکه: « به پول بلیطش نمی‌ارزید»

شوپن همیشه درآثارش ، تصور میکند ، پیشنهاد میکند ، اشاره میکند، می‌فریبد ، ترغیب میکند، ولی تقریباً هیچگاه بصراحت و بطور قطعی ، بیانی نمی‌کند .

وهرچه افکار او پنهانی‌تر و کتمان‌کننده‌تر می‌گردد ، ما با اشتیاق بیشتری بآن‌گوش فرا می‌دهیم ودراین مورد من بی‌اختیار « لحن‌رازگوئی»را که لافورگ Laforgue ۱ درآثار «بودلر» میتود بیاد می‌آورم .

کسیکه باشوپن تنها بوسیله اجراءکنندگان‌مغرور وخودخواه‌آشناگشته‌است، دور نیست‌که وی‌را مصنف قطعات نمایشی بیابد وازاو روی بگرداند . اگر شوپن چنین بود من ازاو متنفر می‌بودم ، ولی او خود بصدای آهسته می‌گوید : «باجرای آنهاگوش نکنید ، بااین نحو اجراء بیشتر ازاین نمی‌توان بیان‌کرد، من خودم‌خیلی بیش ازشما ازآنچه که ازمن ساختند ومعرفی کردند رنج می‌برم ، بهتربودگمنام می‌-

---

۱ ــ ازشاعران فرانسوی مکتب «سنبولیست» .

ماسکی که پس‌ازمرگ شوپن ازصورتش برداشته شده است

ماندم واینطور معرفی نمیشدم . »

وقتی بعضی ازشنوندگان در برابر برخی از اجرا کنندگان و « مفسرین » Interprètes شوپن مدهوش واز خود بیخود می گردند ، من سخت عصبی میشوم.

کجای این اجراها قابل ستایش است ؟ آنچه که ازآهنگ باقی میگذارند جز کفر و یاوه نیست . و در آن دیگر چیزی که چون « آواز پرنده »رمبو Rimbaud[1] ، « شمارا میخکوب سازد وخون بچهره آورد » باقی نیست .

بقیه دارد

ترجمهٔ چنگیز مشیری

---

۱ ـ یکی از بزرگترین شاعران فرانسوی قرن اخیر . آثار وی در نهضت «سنبولیسم» تأثیری شگرف داشت .

... اینهم پیانوی تازه‌ای برای اتاقهای کوچك و تنگ ! ...